

با کاروان هند از «کاروان هند»

نجیب مایل هروی

کاروان هند

جلد اول

تألیف

احمد گلچین معانی

کاروان هند: در احوال و آثار شاعران عصر صفوی که به هندوستان رفته‌اند. احمد گلچین معانی. (مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹). ۲ ج، وزیری.

شبه قاره هند، که بار فرهنگی چند تمدن کلان عالم بشری را بر دوش کشیده، بی گمان به جهانی عدیده در خور تأمل است و سزاوار بررسی. اینکه چگونه تمدن بودائی را شکوفا کرده و به بخشی پهناور از جهان بشر رسوخ داده است، و چگونه تمدن اسلامی را جذب کرده و با آن نفس کشیده و با نصوص مسلم آن زیسته و به سبب استعمار پرداخته است. و اینکه چگونه تمدن ایران عهد اسلامی را در قلمرو خود بطوع و رغبت و بدور از زور شمشیر مجال بروز داده است، آن چنانکه به تعبیری و به لحاظی قائم مقام و نماینده ذهن و زبان ایرانی گردیده و به ایران صغیر شهرت یافته است.

پیش از اینکه از مراد و مقصود دور بیفتم، باز می‌گردم بر سر سخن، که آن کشیدن نقشی است نه متر سمانه، بر آب زلال کاروان هند، تألیف ادیب و محقق روزگار ما استاد گلچین معانی. کتابی که چگونگی قائم مقامی شبه قاره را در حوزه فکر و فرهنگ ایران توضیح می‌کند و تبیین. کاروان هند، گلچینی از رسته میانین کاروانی است که از ایران به هند رفته و بر بخش فرازناک آن کاروان نظارت دارد، حدود سده‌های دهم و یازدهم، و آندگکی از اواخر سده نهم و نیمه نخست قرن دوازدهم. البته کاروانی که ایرانیان در دوره اسلامی می‌بسته و با آن به هند می‌رفته‌اند، از نخستین سده‌های هجری در خور بررسی است؛ هم به لحاظ فرهنگی و هم به اعتبار اقتصادی، و

نیز هم به خاطر زمینه‌های سیاسی. از سرنوشت کاروان هند در نخستین سده‌های هجری می‌گذریم، بررسی کاروان هند در عهد غزنویان و سلجوقیان و انتقال علوم و فنون شبه قاره که توسط کسانی چون ابوریحان به جهان ایرانی و اسلامی صورت پذیرفته است^(۱) هم مجال دیگری می‌طلبد؛ اما کاروانی که ایرانیان مقارن حمله مغولان بستند و دنباله آن در عهد ایلخانان دراز شد و در عهد تیموریان درازتر، بواقع مقدمه‌ای تلقی تواند شد که کاروان هند را در عهد صفوی پهناور ساخت و حجیم و انبوه.

قرن هفتم هجری اگر نه مقدمه نخست کاروان هند بشمار است، و لیکن مقدمه دوم و راهیاب برای کاروان هند در عصر تیموریان و صفویان محسوب است. مقارن حمله مغول،

عهده‌ای از خراسانیان که وحشت فتنه‌غز را از اسلافشان شنیده بودند، از خراسان کوچیدند و با کاروان هند به شبه قاره مهاجرت کردند. اندکی پیش از آنان هم بر پایه ادب سیر انفس که عارفان داشتند، به هند سفر می‌کردند؛ گاه مجردوار و گاه با کاروان. علی لالای جوینی از آن جمله است که پیش از شیوع بیماری هراس از مغول به هند رفت. در دمام هجوم مغولان نیز خانواده‌های زیادی - خاصه از بلخ و بخارا - به هند کوچیدند. بی‌گمان اینان بخشی از فرهنگ و ذهنیت ایرانی را با خود به هند بردند. نسخه‌هایی فراوان همچون نسخه کهن تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم اسفراینی و تکملة الاصفاف علی گرمینی که امروزه در کتابخانه‌های شبه قاره هند و پاکستان هست، اگر در ادوار متأخر به آنجا برده نشده باشد، بی تردید با همین کاروان به هند رفته است. شعبه‌ای از عرفان اسلامی نیز که مقارن حمله مغول در هند شیاع یافت، راه هند را برای کاروان هند کوبید و هموار ساخت. مسعود بخاری از امیرزادگان بخارا، و پیش از او فخرالدین عراقی، و نیز پس از او امیر حسینی غوری هروی و امیر سید علی همدانی را جاذبه‌های عرفانی ایرانی - اسلامی شبه قاره با کاروان هند همراه ساخت^(۲). در سده هشتم هجری هم این کاروان چنان راه هند را پیدا و هویدا یافته بود که انبوه از خراسانیان را با خود به آن سرزمین می‌برد تا جایی که کلمه «خارجی» در نزد بومیان هند در قرن هشتم معنای «خراسانی» می‌داد^(۳). بومیان نیز با اهالی کاروان هند با مهربانی و سماحت برخورد می‌کرده‌اند. حاکمان آنان چون کفایت و درایتی در اهالی کاروان مزبور می‌یافتند، شغل‌های دیوانی و رسمی را به آنان می‌سپردند و حتی مقرر می‌داشتند که غریبان را (یعنی اهالی کاروان هند را) در هندوستان به نام «عزیز» بخوانند؛ کلمه‌ای که به قول ابن بطوطه، به مانند اسم خاص در میان بومیان عکلم شده و اهل کاروان هند را به آن نام می‌خوانده‌اند^(۴). در قرن نهم نیز که رابطه دربارها و دیوانیان ایران و شبه قاره قوت و شدت بیشتر گرفت، البته به انبوهی و حجم اهالی کاروان کمک کرد؛ بطوری که بسیاری از بازرگانان و ارباب ادب و مبلغان دین و فرهنگ با کاروان مزبور به هند می‌رفته‌اند و با کاروان مذکور به ایران باز پس می‌آمده‌اند.

انگیزه‌هایی که کاروان هند را مقارن یورش مغولان و در عهد ایلخانان و تیموریان می‌بست، البته بیشتر وجوهی داشت

فرهنگی، عقیدتی و هم سیاسی. وجه اقتصادی آن نیز، البته گاهگاهی مطمح نظر برخی از اهالی کاروان بود، اما این وجه حدی داشت و تعادلی، و بیشتر در قلمرو داد و ستدهای بازرگانی انگیزندگی داشت. کسانی بودند که هرگز «ایران قناعت» را به «هند طمع» تعویض و تبدیل نمی‌کردند، و کرامت انسانی را به لذت و ذلت ثروتمندی نمی‌فروختند. گفته‌اند که برهان الدین ساغرجی - از واعظان عارف سده‌های هفتم و هشتم هجری - شهرتی داشت چشمگیر، که محمد تغلقشاه آرزوی دیدار او را داشت. به این جهت «چهل هزار دینار به او فرستاد و خواهش کرد که به دهلی بیاید. برهان الدین پولها را گرفت و قروض خود را پرداخت ولی به کشور ختار رفت و به هندوستان نیامد، و گفت: من پیش پادشاهی که علما در محضر او باید سر پا بایستند، نمی‌روم»^(۵).

سائقه‌های بسته شدن کاروانهای هند در قرون نخستین اسلامی و هم در عهد غزنوی و سلجوقی و عصر مغولان ایلخانی و تیموری، هر چه بوده باشد، گویاش؛ آنچه مسلم می‌نماید این است که این کاروانها در انتقال ذهن و زبان خراسان و ایران به شبه قاره بسیار مفید بوده‌اند؛ همچنان که در بازگرداندن و باز رسانیدن فکر و فرهنگ شبه قاره به ایران مؤثر افتاده‌اند. تنقیب این کاروانها و تفتیش احوال و آثار رجال سیاسی، فرهنگی، مذهبی و بازرگانی ایران که با این کاروانها به هند می‌رفته‌اند، مسلماً دفتری را فراهم می‌آورد کلفت و پُر ورق، که می‌تواند پیش از مجلد اول کاروان هند استاد گلچین گذارده شود. اما نقطه عطف این کاروانها، کاروانی است که مقارن ظهور صفویان بر صحنه سیاسی ایران، بسته شد و به مدت یک قرن و نیم بسیار انبوه می‌نمود و پس از آن هم تا به عصر استعمار نو، دنباله‌ای لاغر و گاه فریه داشت. آقای گلچین همین نقطه عطف را که بر حدود یکصد و پنجاه سال از تاریخ فرهنگ و ادب فارسی اشتمال دارد، مورد رسیدگی قرار داده‌اند. اینکه این دوره را «نقطه عطف» تاریخ کاروان هند نامیدم، به این دلیل است که در این دوره است که در زمینه‌های سیاسی، مذهبی، اجتماعی و حتی در سبک و ساختارهای زبانی زبان فارسی - اعم از نظم و نشر - راه و رسم و حد و نشانه‌های دگرگونه و نابرابر با ادوار پیشین زایش و پرورش یافت. عوامل و علل گوناگون اواخر سده نهم و قرون دهم و یازدهم کاروانی را که ایرانیان می‌بستند و به هند می‌شدند، بسیار دراز دامن

هم شعر صائب را هم شعر ناظم هروی را با موازین کلیشه ای سبک هندی می توان معرفی کرد و هم شعر طغرای مشهدی را. هنوز قالبهای شاعرانی را به لحاظ قواعد و اصول شناخته شده سبک هندی به تحقیق نگرفته ایم و روشن نداشته ایم که آیا مثنوی و قصیده و رباعی هم در سبک هندی گرفتار «تازه گوییها» و «مضمون یابیها»یی که شاعران این عهد در بطن و شکم غزل تعبیه کردند، شده است یا نه؟ و دهها و صدها نکته دیگر، که در مورد زبان و ادب و فکر و فرهنگ این عهد می توان موضوع کرد و ما هنوز آنها را بررسی ناکرده، از «نبود» کیفیت و «بود» کمیت سخن داشته ایم.

من نمی گویم شاعران ممتاز و شناخته شده این عهد را در نظر گیرید؛ چنان کلیم و سلیم و صائب و عرفی و طالب و بیدل و فیضی و حتی فیاض لاهیجی؛ من می گویم به سخنوران گمنام و کم نام و یا ممتاز، اما ناشناخته و ناشناس مانده این عهد توجه کنید. خسروی قاینی را در نظر بگیرید که نامش را بندرت شنیده اید. از او چندین سال پیش در ظهر نسخه شماره ۴۷۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از کتاب فرائد غیائی یوسف اهل این دو بیت را خوانده بودم در ایامی که فتنه روس حتی بر درختهای عهد تیموری هری ابقا نکرد:

ما کججا، عیش کجا، وقت بال خوش که هنوز
نام راحت به زبان نامده در کشور ما

*

غبار جسم من وغیر اگر بیامیزند
زهم به بوی محبت جدا توان کردن
رضی مشهدی را در نظر آرید و فقط اندیشه های
ژرف خردانه و مردمانه اش را در این نمایه های شاعران تأمل
کنید:

صبح دیدم شبنمی، بر برگ گل غلطان به ناز
یاد آمد طفلسی و دامان مادر، سوختم

*

زساقای باده می گیرم به پای تاگ می ریزم
ندارم فکر خود، میخانه را آباد می سازم
روح الامین شهرستانی را در نظر بگیرید و فقط این چند بیت
اورا:

گر متاع درد و غم داری، دکان را باز کن
جنس شادی را من دیوانه کمتر می خرم

ساخت تا جایی که یکی از هندیان پارسی گوی به نام رای لچهمی نراین اورنگ آبادی را در سده دوازدهم به این اندیشه انداخت تا سرگذشت اهالی سخنور این کاروان را تنظیم کند و شام غریبان را درباره احوال و آثارشان فراهم سازد^(۶)؛ اثری که آقای گلچین از نفس آن الهام گرفته (کاروان، ۱/۴۳) و ارزشهای کاروان مزبور را در خوردن آن تحقیق و تتبع کرده است.

دوره مورد تفتیش و تحقیق مؤلف کاروان هند، یکی از دوره های خاص در تاریخ زبان و ادب فارسی محسوب است؛ دوره ای که در میان محققان معاصر، اعم از شرقی و غربی، هنوز «ناگفته هایش» و «نامعلومهایش» بیشتر از «گفته ها» و «معلومها»یش تلقی می شود. به همین جهت اظهار نظرهای خاص درباره زبان و ادب فارسی دوره مورد نظر مطرح شده است که البته پاره ای از آن هیچ وزن و ارزش علمی ندارد و پاره ای دیگر نیز ضد و نقیض می نماید. استاد گلچین نیز متوجه تناقض و بی پایگی این گونه نقد و نظرها بوده و در مقدمه ای که بر کاروان هند نوشته، به پاره ای از آنها پاسخ داده و شواهدی بسیار در رد آنها نشان داده است. (ر. ک: کاروان، ۱/۳-۲۳).

با این همه دو نظر فراگیر - که تقریباً از بیماریهای تحقیقاتی معاصران هم محسوب می گردد - مورد بررسی ایشان قرار نگرفته است. یکی از این نظرها، این است که دوره مورد مطالعه مشحون است از کمیت، بطوری که ظرف شعر و ادب فارسی در این دوره لبریز است و لبالب از نام و نشان شاعران مقلد ناشاعر بی کیفیت. این نظر که خصوصاً در میان محققان ادبیات جدید شیوع دارد و نسل جوان را از زبان و ادب فارسی آن عهد بیگانه نگاه داشته است، برخاسته از عدم شناخت نظاممند ماست نسبت به زبان و ادب عهد صفوی؛ چه در قلمرو سیاسی ایران و چه در قلمرو پهناور زبان فارسی. این عدم شناخت نظاممند هم ناشی از آن است که ما میراث کلان ادب و فرهنگ عهد مورد نظر را احیا نکرده ایم. از هر دو عنوان دیوان سخنوران این عهد، هنوز یک عنوان یا دو عنوان را بیشتر شناخته ایم و شناسانده ایم. و نه تنها دواوین شعرا، که دیگر نگارشهای فارسی این دوره را نیز مورد مذاقه قرار نداده ایم. گونه های فارسی ایرانی و فارسی هندی این عصر را تفکیک نکرده ایم، و گونه هندی سبک هندی (یا اصفهانی) را از گونه ایرانی سبک هندی ممتاز نساخته ایم. هنوز تصور می کنیم که می توان با گفتن اصطلاح کلی سبک هندی هم شعر بیدل را وصف کرد و

*

قصده بلبل جانفشانیها به پای گلبن است
ورنه خرمن خرمن افتادست در بازار گل

*

چون خال که در کنج لبش کرده اقامت
ای دل اگر دست دهد، گوشه نشین باش

*

شوم فدای نسیمی که در پریشانی
شبیه زلف تو گرداند آشیان مرا
قدسی مشهدی را در نظر آرید و فقط این دو بیتش را:

گر نیاید کسی در سایه ایران چه عیب؟
سایه گردون نیفتد از بلندی بر زمین

*

به بزم دیگران تا کی چراغ انجمن بودن؟
شبی از در آای شمع، من هم خانه ای دارم

غزلیت ظهوری ترشیزی و مثنویاتش را مورد عنایت قرار دهید، شاید که حتی صائب هم برخی از غزلهایش مدیون «کلام» اوست^(۷). عرفی را بجویید که اشعارش مورد استقبال بیشترین شاعران بوده است. (ر. ک: کاروان، ۸۷۲/۲ - ۸۹۰). اینها را که نام بردم، البته مشتی از خروار شاعران و سخنوران سبک هندی اند؛ شاعرانی که کیفیت را هم در پیام و اندیشه، و هم در سازه های شعری واقعاً با کیفیت کرده اند. کیفیت شعر و اندیشه اینان و اشباه و اقرانشان البته در روزگارشان شناخته بود. وقتی رضی مشهدی «قطره» را به لحاظ اینکه در «بیابان» «تشنه» ای یا «تاک» را به مراد می رساند، برتر از «گوهری» می داند که ممکن است بر «سینه» یا «گردن» و «بناگوش» ثروتمندی دردی زینت آور باشد:

تاک را سیراب کن ای ایر نیشان در بهار
قطره تا می تواند شد، چرا گوهر شود

دارا شکوه که این کیفیت را می داند، به خاطر همین بیت یک لک روپیه به او هدیه می کند (کاروان ۱/۳۹۳). البته در این دوره بودند و کم هم نه که بسیار، که پُرگویی داشتند و مکساری، و به اصطلاح تذکره نویسان دوره مذکور «بسیار مرتکب شعر» می شده اند^(۸)؛ چنان طغرای مشهدی و غزالی مشهدی و مینای اصفهانی که به قول این یکی:

هیچ کس را به سخن نگذارم
گر مرا کس به سخن بگذارد

با این همه باید پذیرفت که در این دوره کیفیت در فکر و فرهنگ، در شعر و شاعری و در ذهن و زبان، اندک نبوده است و شناخت آن البته آنگاه میسر است که میراث مکتوب و بازمانده عصر مورد نظر را احیا کنیم و سره و ناسره اش را بازشناسیم و کیفیتهای با کیفیتش را در پهلوی کمیت آن موضوع سازیم و ذهنیت بدینانه و ناسنجیده معاصر را نسبت به فکر و فرهنگ عهد مذکور آگاه گردانیم.

کاروان هندی تردید این امتیاز آگاهی آور را دارد و به خوبی و راستی هم دارد؛ زیرا مؤلف ادیب آن، ناآگاهیهای معاصران را نسبت به سوق و سیاق شعر و شاعری و فکر و فرهنگ این دوره متوجه بوده است و اثرش را با عبارت پردازیهای معاصران و تحریر امروزیه ساخت و بافت زبان فراهم نکرده، بلکه نص عبارات و عین لفظ و لغت اسناد و مآخذش را درباره احوال و آثار و کارهای اهالی کاروان هند در کتابش گنجانده، و از این طریق نمونه ها و نمایه های نثر و نظم یک دوره نویسندگی و سخنوری را نیز ارائه داده است. به طوری که کتاب مورد بحث، علاوه بر موضوع محوری و اصلی آن - که بررسی احوال و آثار اهالی کاروان هند است - برگزیده ای ارزشمند از نثر و نظم سبک هندی نیز محسوب تواند شد. ممکن است در وهله نخست خواننده شتابنده و شتابگر پندار که کاروان هند کاری است در حد گردآوری و گزینه سازی متون عهد صفوی - اعم از متون ایرانی و هندی آن - که تراجم احوال شاعران آن دوره را می نمایاند. این پندار، البته در قلمرو فواید و ارزشهای عدیده آن می گنجد و حسن کاروان هند است نه عیب، مایه استواری آن است نه اسباب ضعف آن، خاصه که مؤلف با بینش انتقادی و دیده وری ادیبانه ضابطهای تاریخی، لغوی و جغرافیایی مآخذ را بررسی کرده و نقل کارآمد دو قرن نظم و نثر فارسی را با نقد توامان داشته است؛ به طوری که می توان کاروان هند او را در قلمرو شناخت متون منظوم و مشور عهد صفوی - اعم از متون فارسی هندی و ایرانی - و تاریخ سبک شناسی سبکهای نویسندگی و سخنوری، یکی از مآخذ مسلم محسوب داشت.

در حوزه نثر، آنچه را که متون عصری در تبیین شرح احوال و آثار اهالی هند به دست داده اند، مؤلف مورد نقد قرار داده و سره و ناسره آنها را باز نموده و لغزشها و خطاهای تاریخی، لغوی و ادبی صاحبان آثار مورد نظر را نشان داده است.

را انتخاب نماید. (برای نمونه ر.ک: کاروان، اکبر اصفهانی ۸۱/۱، پیامی ۱۸۱/۱، ثنایی ۲۶۸/۱، حیدر کلوج ۳۴۹/۱، حاجی ابرقویی ۳۱۱/۱، راقم ۴۳۲/۱، ذهنی کاشی ۴۲۴/۱ و دیگر موارد). از آنجا که مؤلف، خود در زمره شاعران و ادیبان روزگار ما محسوب است و دیوان شعر او نیز مشهور^(۱۱)؛ در نقل شعر شاعران از حسن انتخاب و ذوق انتقاد برخوردار داشته است؛ به طوری که می توان گفت هر منتقد ادبی عصر ما که بخواهد از شعر اشرف مازندرانی، خسروی، رضی مشهدی، راقم، روح الامین و دهها مورد دیگر، گزین و منتخبی فراهم کند، بی تردید ابیات منتخب گلچین به گزیده او نیز راه خواهد داشت^(۱۲).

پیش از این دو دریافت ناراست برخی معاصران را در زمینه شعر سبک هندی یاد کردم و گفتم که مؤلف کاروان هند به این دو دریافت بی اساس در مقدمه رسیدگی نکرده است. یکی از آن دریافت‌های ناراست که همچون مرضی در بین معاصران «مد» شده است، بیشتر مورد بررسی قرار گرفت. دریافت بی پایه دیگر در اقلیم سبک شناسی سبک هندی در شعر فارسی این است که وقتی نام سبک هندی مطرح می شود، عده ای گمان می کنند که در دوره استیلای سازه های شاعرانه این سبک، همه سخنوران قلمرو زبان فارسی با همان سازه های مشهور سبک هندی شعر گفته اند. این تصویری است که البته در حوصله نقد ادبی و تاریخ سبک شناسی نمی گنجد، و نه تنها در باب سخنوران و شاعران و از جمله اهالی کاروان هند صدق نمی کند، بلکه حتی در جمع انواع ادبی و گونه های آن نیز مصداقی ندارد. پیش از این اشاره شد که سبک هندی و سازه های شناخته شده آن را باید در غزل جست. غزل که بخش عمده دواین سخنوران این عهد را می سازد، در حوزه سبک هندی به عنوان سمبل و نمایه ممتاز قالبها و انواع شعر فارسی تلقی شده است و آینه تمام نمای «طرز تازه»^(۱۳) و مضمون یاب غزل سرایان آن دوره. همین قالب مشهور در سبک هندی هم دارای دو گونه ممتاز است: گونه هندی و گونه ایرانی. گونه هندی سبک هندی و غزلش را شاعرانی به کمال رسانده اند که زاده و پرورده اقلیم فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و طبیعی هندوستان بوده اند؛ اعم از آنان که فارسی، زبان مادریشان بوده است یا زبان تحصیلیشان. گونه ایرانی سبک هندی و غزل آن را هم سخنورانی به اوج کمال و پختگی رسانیده اند که زاده ایران و پرورده ساختارهای زبانی و

می دانیم که یکی از علل اختلاط و به هم آمیزی تراجم احوال شاعران و سخنوران قرون نهم تا دوازده، بی توجهی ارباب تذکره بوده است در خصوص نسبتهای جغرافیایی و مکانی آنان. این اختلاط، البته اسباب بهم آمیزی آثارشان را نیز در پی داشته است. مثلاً در تذکره محبوب الزمن، الفتی ساوجی و ترجمه احوال و اشعار او با الفتی یزدی - که یک قرن پیش از او می زیسته است - در آمیخته، که با کلک تحقیق آقای گلچین تفکیک شده اند (ر.ک: کاروان ۸۴/۱، ۸۶). باقی نهایندی که در تذکره روز روشن (ص ۴۳۲ و ۴۳۶) التباس یافته و به عنوان دو شاعر (باقی و عبدالقادر طهرانی) مطرح شده و حتی این دوگونگی به فرهنگ سخنوران خیامپور (۷۸، ۳۷۸) نیز راه یافته و دو شاعر تصور شده، با دید انتقادی مؤلف از احوال او رفع التباس و اشتباه شده است. (ر.ک: کاروان، ۱۵۳/۱). و حاصل مشهدی و باقر مشهدی که در فرهنگ سخنوران (ص ۷۶، ۱۴۶) دو مدخل و دو سخنور نشان داده شده، در کاروان هند (۳۱۲/۱) یکی بودن آنان به ثبوت پیوسته است. و از همین قبیل است بردی قزوینی و پیروی ساوجی که در فرهنگ خیامپور (ص ۸۲، ۱۰۷) دو مدخل دارند و دو شاعر بر شمرده می شوند، ولی در کاروان هند (۱۹۴/۱) یکی بودنشان تثبیت گشته است^(۹).

نقد و نظرهای محققانه مؤلف، البته نه تنها ضابطها و التباسها و لغزشهای بسیاری از تذکره نگاران را تصحیح می کند و راست می دارد (برای نمونه ر.ک: کاروان، ۴۲۹/۱؛ ۹۷۹/۲) بلکه بر فرهنگ سخنوران، دهها مدخل و عنوان دیگر را اضافه می نماید و به تعبیری روشستر، تحقیق مرحوم خیامپور را تکمیل می کند. چنانکه مدخلهای امینی هروی (کاروان، ۱/۱۲۰)، روزبهان اصفهانی (همانجا، ۴۸۲/۱) و زمانی خراسانی (همانجا، ۵۰۱/۱) که هیچ یک از آنها در فرهنگ خیامپور دیده نمی شود^(۱۰)، در کتاب حاضر آمده است.

در انتخاب و نقل نظم و شعر اهالی کاروان هند نیز مؤلف، نظرگاه انتقادی و نگره شعرشناسی را مد نظر گرفته است. البته مؤلف در انتخاب ابیات به شواهد تذکره ها - خاصه خلاصه الاشعار - توجهی در خور کرده است و از شعرشناسی ارباب تذکره بهره برده است، اما در مواردی بسیار کوشیده است تا به نسخه های خطی و چاپی از دیوانهای شعر شاعران مراجعه کند و پس از بررسی و سنجش ادیبان، ابیات ماندنی و خواندنی آنان

پست است و همهٔ ابیات و غزلها و آثار مربوط به گونهٔ مزبور از طبیعت طبیعی دور شده اند و غلطات زبانی و دستوری دارند و از تجربه‌های متکلفانه شاعری مشحونند، من می‌گویم گونهٔ هندی سبک هندی در شعر فارسی، جامهٔ فارسی هندی دارد، دستار طبیعت هند بر سر گذارده است، ازار و تَبیان آن از تار و پود گیاهان هندی به عمل آمده است، عشق آن - چه کیهانی باشد و چه گیتیانه - از فلسفهٔ زیبایی شناختی بودایی متأثر است، «مضمون یابیها»ی تنگ و ضیق برخاسته از محیط شاکمونی در آن دیده می‌شود، اسطوره‌های آن هندی است و باورهای آن از طبیعت همراه با ترس و لرز است. آب موصوفش سرکش است، باران آن ویرانگری دارد، سر و آن همراه با آیین بندیها و آرایشهای تصنعی است و ... درست به رغم گونهٔ ایرانی سبک هندی، که سر و آن را فقط طبیعت پرورده است نه چراغی بر آن آویخته اند و نه ورقهای الوان را به آن بسته اند، بارانش هم حیاتبخش می‌نماید و طبیعت را بارور می‌سازد، آبش همچون رودخانهٔ گنگ سرکشی ندارد، عشقش هم اگر کیهانی است، صبغهٔ اشراقی و خسروانی دارد یا رایحهٔ محمدی و احمدی، و اگر گیتیانه است، با پسندهای زیبایی شناختی زن ایران مربوط است، زیانش هم با تجربه‌ها و سمبولیسم شاعرانهٔ شناخته شده در اقلیم ایران پیوستگی دارد، با همهٔ گستردگی که در قلمرو تشبیه و استعاره و تصویرها و خیال‌بندیهای آن دیده می‌شود، و بندرت معماً گونگی و لغزوارگی دارد. از این رو استبعاد ندارد که دیوان صائب در میان سخنوران مربوط به گونهٔ هندی سبک هندی استقبال نشود و طرز او گوارایی نداشته باشد و شاعر آرزو کند که

چون به هندوستان گوارا نیست صائب طرز تو

به که بفرستی به ایران نسخهٔ اشعار را

به هر حال، این دو گونگی گونه‌های ایرانی و هندی سبک هندی در شعر فارسی نکته‌ای است بسیار مهم، که متأسفانه تاکنون در تاریخ نقد ادبی و شعرشناسی ما موضوع بحث و تحقیق نشده است^(۱۴) و همیشه بر سبک هندی احکامی کلی صادر گشته و شعر بیدل همچنان مورد بررسی قرار گرفته است که شعر کلیم و طالب.

کاروان هند نخستین گامی است که فقط گونهٔ ایرانی سبک هندی در شعر فارسی را نشان می‌دهد و به این جهت در تاریخ نقد ادبی ادبیات ما در خور تبحیل است و سزاوار اقبال،

طبیعی و مذهبی و فرهنگی آن بوده اند. هرگز این دو گونهٔ سبک هندی از همهٔ وجوه همسان و برابر نیست. در گونهٔ ایرانی سبک هندی، طبیعت همان جلوه‌ها را دارد که در اقلیم ایران آن روز داشته است، همان ساختهای زبانی و حتی ساختارهای شاعرانه مورد نظر شاعر بوده است که در ایران شیوع داشته و البته بسیاری از آنها برای شاعران گروه نخست - که اصلاً و ابداً سیاست و فرهنگ و اقتصاد و طبیعت ایران را درک نکرده بودند - بیگانه می‌نموده است. در گونهٔ هندی، تصرفات، تکلفات و تصنیفات که حتی در توصیف طبیعت نیز محسوس می‌نماید، مشهود است و نیز گاهگاهی ناسازواری ساختارهای زبان از استواری و تصلب آن می‌کاهد. در همین گونهٔ سبک هندی از شعر فارسی است که ابهام و ابهام هنری و شاعرانه به مرز معماً و لغز نزدیک می‌شود. در گونهٔ هندی سبک هندی جای پای شاعرانی چون سنائی، خاقانی، عطار، حافظ، مولوی، آصفی هروی و اشیاء آنان چندان شناخته نیست، در حالی که در گونهٔ ایرانی سبک مزبور، شاعران مذکور، خداوندان الهام بخش سخنوران ایرانی سبک هندی بشمار می‌روند. طبیعت در گونهٔ ایرانی سبک هندی، بسیار طبیعی است و خلُق و خلُق آفریدگی دارد و متضمن هیچ نوع دخل و تصرف انسانی نمی‌نماید. زبان، هر چند گستردگی می‌یابد و تازگی دارد، اما از کژ تابیهای گونهٔ هندی سبک هندی خالی است. ساختارهای شاعرانه بیشتر به تجربه‌های شاعران ایرانی که زادهٔ راه و رسم اقلیم مذهبی، اقتصادی، فرهنگی و جغرافیایی ایران است، تعلق دارد.

این همه را که فهرستوار برشمردم، در دو گونهٔ هندی و ایرانی سبک هندی بوضوح می‌توان دید. بسیاری از شاعران ایرانی سبک هندی - که زاده و پروردهٔ اقلیم مذهبی و فرهنگی و طبیعت ایرانی بوده‌اند - از تتبع گونهٔ هندی سبک هندی اجتناب و تحاشی می‌کردند. در صد دیوان سخنوران سبک هندی - که به گونهٔ ایرانی آن سبک متعلقند - یک بیت و یک غزل نمی‌توان یافت که به تتبع و تقلید گونهٔ هندی سبک هندی سروده باشند. و این در حالی است که بسیاری از شاعران مذکور، پیروی استادان گونهٔ ایرانی سبک هندی، همچون طالب و کلیم و صائب و عرفی و اقران آنها را فضل و بلند مایگی می‌پنداشته‌اند.

من نمی‌گویم که گونهٔ هندی سبک هندی، گونهٔ فرو افتاده و

فراوان.

فایده در ضمان دارد. مهمترین فایده ای که کاروان مذکور متضمن آن است، تجربه ای است تاریخی-اجتماعی که در ایران عهد صفوی، پیشینیان ما آن را معاینه کردند و با آنکه نتایج مفید در قلمرو زبان فارسی از آن تجربه به حاصل آمد، اما پاره ای از عوامل انحطاط را در ایران پرورد. این تجربه که در زندگی روزینه بسیاری از کشورهای منطقه نیز می تواند مورد توجه باشد، تجربه ای است سیاسی-اجتماعی و اقتصادی-فرهنگی. تجربه ای که «کاروان مهاجرت» را انبوه می سازد و... سلاطین صفوی با آنکه در میانشان چهره های مدبر و با کفایتی چون شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر وجود داشت، اما بعضی از آنان وجوه روشن و کارساز را در آیین کشور داری در نمی یافتند. رفتارهای احساسی و عاطفی آنان زمینه های عقلانی و تدبیرهای مسلم کشورداری را بی رنگ و بو ساخته بود. شخصی چون شاه عباس- که تدبیرهایش در میان شاهان صفوی شناخته است- روزی «برای گردش و شکار به نظنر رفت و در هنگام شکار، باز لوند که از جلدی و چابکی بسیار مورد علاقه وی بود گریخته بر بام یکی از درویشان آنجا فرود آمد و نشست. شاه بنفسه بر در خانه آن شخص رفت تا باز بگیرد ولی چندانکه مبالغه کرد صاحب خانه به تصور قزلباش - که چون به درون آید آزار و آسیبی به او می رساند- در نگشود و شاه غضب کرد و حکم قتل عام فرمود...» (کاروان، ۳۵۷/۱). این گونه رفتارهای احساسی شاهان صفوی- که مکرر در عهدشان روی داده است- البته بر اهل فضل و کمال و ارباب علم و هنر خوش نمی افتاد و آنان را از زادگاهشان می راند. گاه این رفتارها بقدری مبتذل می نمود که احتمال آن البته بر بسیاری از سخنوران دانشمند آن عهد دشوار می نمود. چنانکه «روزی در آیین بندی شهر اصفهان شاه [عباس] به عتابی [تکلیف] شراب نوشی کرد و او امتناع ورزید. یکی از حاضران اظهار داشت که وی خود را قطب می گوید و دم از ولایت می زند. شاه گفت: من تیری به جانب او می اندازم اگر کارگر نشد البته قطب خواهد بود و الا فلا. فرهادخان قرامانلو و دیگر اعیان که حضور داشتند گفتند که سلاح جنگ به انبیا و ائمه هدی مضرت رسانیده است چه جای اقطاب. و در حالی که شاه منتظر تیر و کمان بود فرهادخان به عتابی گفت که اگر میل

یک نکته دیگر را که کاروان هند هم تبیین می دارد، این است که در دوره استیلای سبک هندی و سازه های زبانی و ادبی آن سبک، همه شاعران در قلمرو زبان فارسی به استقبال آن سبک نرفته اند؛ بلکه بوده اند و خصوصاً در میان اهالی کاروان هند بسیار هم بوده اند که سیاق سخنوری پیشینیان و شاعران سده های میانه و حتی سخنوران مکتب وقوع و عهد تیموری را دنبال می کرده اند. با وجود آنکه «هندی گویان»- که طرز تازه یا سبک هندی را تتبع می کرده اند- بر این دسته از شاعران ایراد می گرفته اند، با این همه آنان به جمع «هندو سخنان» نیوسته اند. از این رو در مطالعات مربوط به سبک شناسی شعر فارسی و شناخت حوزه کاربرد و استعمال سازه های سبک هندی، تأمل بر شیاع طرزهای پیشین و علل گرایش به طرزهای مزبور حائز اهمیت فراوان است و شاید بتوان گفت که همین گرایشها، نرمک نرمک جمع گشته و به کودتای ادبی بازگشتیان منجر شده است. به این لحاظ نیز کاروان هند اشارات بلیغ دارد. و به عبارت دیگر، در کاروان هند این گونه از گرایشها و طرزها و نمونه های کار صاحبان آنها به درستی مجال انعکاس یافته است: حیران قاینی سبک عراقی را پی می گرفته و تتبع خاقانی می کرده است (کاروان، ۳۶۲/۱)، خلقی شوشتری در پی روش انوری می رفته است (همانجا، ۳۸۲/۱)، قایمی مازندرانی به سیاق ابن یمین می سروده است (همانجا، ۱۰۸۸/۲)، گلشنی کاشانی «طرز متروک» شاعران عصر تیموری، خاصه طرز سیفی بخاری را خوش داشته است (همانجا، ۱۱۹۴/۲)، مکی اصفهانی پسر وی مثنوی معنوی می کرده است (همانجا، ۱۳۳۹/۲)، میلی هروی سبک امیر خسرو و ظهیر فاریابی را تتبع می کرده است (همانجا، ۱۳۸۹/۲)، نادمی اصلاً (همانجا، ۱۴۰۵/۲) و وفائی هروی «به روش قدما» می سروده است (همانجا، ۱۵۲۸/۲) و...

درست است که کاروان هند در احوال و آثار آن دسته از شاعران عصر صفوی است که به هند رفته اند، اما نباید بهره ها و فایده ها آن را به تاریخ ادبیات یا تاریخ شعر فارسی منحصر دانست. اگر بشود- که می شود- رقم «هزار و یک» را نشانه ای از «فرونی» یافت، می توان گفت که اثر مورد بحث هزار و یک

استخلاص داری، باید که شعری دربارهٔ رفع حرمت شراب و صفت بزم شاه بگویی، و وی در چنان وقتی این رباعی گفت:

ای شاه! ستاره خیل خورشید اقبال
وی از پی سجدۀ تو گردون چه هلال
ایام تو عیدست در و روزه حلال
بزم تو بهشتت، در و باده حلال»

(کاروان، ۸۶۶/۲)

درگیریهای صفویان باقرلباشان نیز اسباب رنجش بسیاری را در عهد صفوی فراهم کرد. کم نیستند شاعران و سخنورانی که بر اثر این درگیریها خاستگاه و وطن شان را ترك گفتند و کاروان هند را بستند (از جمله ر.ك: کاروان: ۷۹/۱-۸۰). تصادم و جنگهای خانه براندازی هم که بین صفویان و اوزبکان شیانی هر چند گاه در خراسان روی می داد، ماندن خراسانیان را در خاستگاهشان ناممکن می داشت. هنرمندانی چون امینی مشهدی- که در کتابخانه رضوی خدمت می کرد و کاغذ ابری و نیز عکس هفت رنگ را در عالم کتاب آرایی وضع کرد- بر اثر همین ناآرامیها مشهد را ترك گفت و به اهالی کاروان هند پیوست. (کاروان، ۱۱۹/۱). اُنسی و انیسی از ادیبان طرز نخست طایفهٔ شاملو هم به علت همین ستیزهای اوزبکان و اختناقی که در خراسان به وجود آوردند، ایران را رها کردند و به هند رفتند. (کاروان، ۱۲۱/۱، ۱۲۵). ستیزهای تیز و تند مذکور- که مکرر روی می داد- شرق ایران، خراسان، را به ویرانه ای تبدیل کرده بود؛ ویرانه ای که قدسی مشهدی آن را چنین مشاهده و توصیف کرده است:

جغد هم در کلبهٔ من جانمی گیرد زنگ
کسی ندارد یاد در عالم چنین جای خراب
کار من اندیشهٔ خامست شبها تا به روز
روزها افتاده ام تا شب به فکر ناصواب
داد ازین نا امنی دوران که باشد بر حذر
حادثات از حادثات و انقلاب از انقلاب
بهر مثنی خاك هر ساعت میان این گروه
تازه می گردد نزاع رستم و افراسیاب

و مسلم که در ویرانه ای که جغد جا نگیرد، «طوطیان» و «هدهدان» و «قمریان»ش آنجا را مساعد برای خواندن و زمزمه

کردن نمی یافتند و کاروان هند را می بستند و ... پسندها و مذهب گویهای نه چندان علمی و عمیق نیز در کنار این ستیزهای سیاسی بیداد می کرد. اتهام نقطوی بودن و یا از «اهل نقطه» و یا از «امتان پسیخانی» بودن، یکی از بیماریهای عقیدتی عهد صفوی است. کم نبودند فضلا و ارباب علم و دانش که در ایران عصر صفوی متهم به پیروی از آیین محمود پسیخانی گیلانی (قرن ۸ و ۹ هجری) شدند و از بیم جان به اهالی کاروان هند پیوستند. دخی اصفهانی (ر.ك: کاروان، ۴۰۴/۱)، حیاتی کاشی (ر.ك: کاروان، ۳۳۳/۱) شریف آملی (ر.ك: کاروان، ۶۲۱/۱) و بسیاری دیگر از زمرهٔ شاعران و دانشمندان آن عهدند که بر اثر همین تهمت، با کاروان هند، خاستگاهشان را بدرود گفتند.

این زمینه های ناهموار سیاسی-مذهبی، البته نابرابریهای چشمگیر اقتصادی و ناهماهنگیها و کژتاییهای ناخوش اجتماعی را نیز به دنبال داشته است. نظام اقتصاد ایران و خصوصاً خراسان در این عهد بر اثر ستیزه جویهای سیاسی و مذهبی، پاشیده بوده است. در برخی از خانه ها در این عهد، سفید روی ترین چیزهایی که در دسترس مردم مانده بود، «دیگ مطبخ» شان بوده است. بسیاری از اهل فضل و دانش فقط «درس مفلسی» را تکرار می کرده اند. دولت حتی از عهدهٔ پرداخت معاش و حقوق کارکنانش هم بر نمی آمده است. به هر حال، اقتصاد عصر صفوی هر چه باشد، این قصیدهٔ قدسی، بی گمان، بهترین و روشترین توصیفی را که می توان از اقتصاد آن دوره کرد، در بر دارد:

شود زکاوش مژگان چو خانهٔ زنبور
کشند شکل درم گربه فرض بر دیوار
برای شکوه تنخواه و نالهٔ مردم
بزرگ و خرد هماواز همچو موسیقار
اگر نه شربت دینار شد تمام، چرا
به کار خسته کند زهر چشم، شربت دار؟
رواج مطبخ اگر این چنین بود، نبود
سفید روی تر از دیگ، کس به شهر و دیار
مدرسی که نیابد وظیفهٔ تدریس
نمی کند بجز از درس مفلسی تکرار

می یافته اند، «عزم سفر هند طمع» را مایه عار می دانسته اند (ر.ک: کاروان، ۱۱۰۵/۲)، با این همه، فرار از فقر «اینجایی» و دست یافتن به «غنائی آنجایی» سودای همگانی شده بود؛ سودای همه اهالی کاروان هند:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

بدیهی است که اوضاع اقتصادی مذکور، نظام اجتماعی-فرهنگی را نیز از سلامت و صحت بدر برده بود. نظر آقای گلچین درست است که سلاطین صفوی خود یک پانزمنده و شاعر و نقاش و امثال اینها بوده اند، و این نظر آقای گلچین هم درست است که آنان به هنرمندان و سخنوران اعتنا می کرده اند (کاروان، ج ۱، ص هشت-نوزده)، اما این نظرها، به تنهایی، فلسفه انبوه شدن کاروان هند را تعلیل نمی کند. وضع اقتصادی ویران صفوی، نگره اجتماعی را نسبت به فکر و فرهنگ دچار نخوت و سستی کرد و دید اجتماع را نسبت به هنر و هنرمند محدود به پسندهای خاص صفویان ساخت. جامعه ایران در آن عهد چندان به استعدادهایش توجه نداشت. دیگر توان جذب و نگاهداری هنر و هنرمند را در گستره پهناور ایران در خود نمی دید. البته نظر ادوارد براون نیز مبتنی بر اینکه «چشم و پای شعرای طامع بیشتر متوجه و رهسپار دهلی بود» (۱۵)، درست نمی نماید؛ چرا که بسیاری از اهالی کاروان هند، همچنان که مکرر تلمیح کردم، «ایران قناعت» را بر «هند طمع» ترجیح می دادند، با این همه، این دسته از مسافران کاروان هند را هم بینش اجتماعی عهد صفوی نگران می کرده است و مضطرب. بینشی که از اقتصاد پاشیده آن عهد برخاسته بود و استعدادهای شاعران دانشمندی چون قدسی مشهدی و اشرف مازندرانی و صائب و اشباه و اقران آنها را نمی یافت و بزرگ نمی داشت. اینکه قدسی تصریح دارد:

من که در ایران نمی آیم بکار هیچ کس
با چه استعداد سوی هند از ایران می روم؟

صرف نظر از ابهام آن در مصراع دوم، همانند این بیت صائب است که:

گفتم مگر زهند شود بخت تیره سبز
این خاک هم علاوه بخت سیاه شد

مؤذنان پی مرسوم خود اذان خوانند
چو آن کسی که عزیزیش می رود دیار
چه عذر باشد امسال پیش فرآشان؟
که رفته بر سر جاروبشان وظیفه پار
جماعتی که درین روضه حافظ دورند
به آن رسیده که دوران زنند در بازار...
برای ثبت براتی وظیفه خوران را
زنقد و جنس چه یک جبه و چه یک دینار
به ساق عرش رسد ساق موزه بر درها
ز پای بیوه زن افتد زبسکه پای افزار
از آن وظیفه چه خیزد که پاره باید کرد
هزار کفش برای برات صد دینار
خزانه دار که رنگ زرش به جای زرست
به کار خود شده حیران چو صورت دیوار

این وضع اقتصادی ایران، اتفاقاً در روزگاری رخ نمود که در جانب شرقی آن، در هند، اقتصادی شکوفا و توانمند روی به سوی رشد بیشتر داشت. رشد اقتصادی هند و غنا و ثروت مادی آن در آن ایام درست نقطه مقابل رکود و فقر اقتصادی ایران تلقی می شد؛ تا جایی که اهالی کاروان هند تصور می کردند که فقر آنان فقط در هند بر طرف می شود و به قول اشرف مازندرانی:

هر که از ایران به هند آید تصور می کند
این که چون کوکب به شب در هند زر پاشیده است

البته این یک تصور نبوده است، یک واقعیت و یک عینیت اقتصادی بوده است؛ واقعیتی که شعر بیشترینه اهالی کاروان هند آن را تصویر کرده است. قدسی، صمیمی ترین شاعر و راست اندیش ترین فرد این کاروان است. او می گوید:

برگ سفر بساز تو هم، مرده نیستی
بیهوده چند مانع رزقت شود حجاب؟
هر روز می روند گروهی ازین دیار
بی توشه توکل و عریان چو آفتاب
تا باز کرده اند نظر، بازگشته اند
با مکنشی که عاجزشان کرده در حساب

(کاروان، ۱۱۰۴/۲)

با آنکه اهالی کاروان هند، اگر «نان جوی در ایران قناعت»

و نیز مؤید این دو بیت اشرف مازندرانی:

ایران نه رواج بخش دانا باشد
هر چند که اسباب مهیا باشد
در هند بود هنروران را شهرت
شب روشنی چراغ پیدا باشد

و این همه تأکید دارد که اوضاع سیاسی-مذهبی عهد صفوی، بحران اقتصادی-اجتماعی را در پی داشته است و اندیشه بستن کاروان هند را در میان مردم قوت می‌داده است. درست است که اهالی کاروان مذکور، هند را سرزمین غریب می‌پنداشته‌اند و غنا و ثروت و جاه و مقام و اعتبارشان در آنجا هم «درد غربت» را از سینه آنان دور نمی‌داشته است و به قول خودشان:

به غربت اندر اگر سیم و زر فراوانست
هنوز هم وطن خویش و بیت احزان به

*

یکباره از وطن نتوان برگرفت دل
در غربتم اگر چه فزونست اعتبار

*

به خاک هند چه سنجی دیار ایران را؟
به خاک تیره برابر مکن گلستان را

*

میخانه نشینیم نه از باده پرستیست
از دل نتوان کرد بیرون حب وطن را

اما قدر مسلم این است که آنان رفتند و با رفتن خود بسیاری از «اسلامیات» و «ایرانیات» را نیز به هند بردند و ...

یکی از فواید در خور واریسی کاروان هند، موضوع «برده» و متاعی است فرهنگی، که مسافران کاروان مذکور به شبه قاره برده‌اند. یکی از برده‌های اهالی کاوان هند، آداب و پسندها و دیدگاه علمی و مذهبی است. برخی از مسافران مذکور از خاندانهای مشهور مذهبی ایران بوده‌اند و برخی در نزد دانشمندان طراز نخست آن دوره، آموزشهای علوم مذهبی دیده بودند. اشرف مازندرانی از خاندان مشهور مجلسی بوده است و در هند به زیب‌النسا بیگم آموزش می‌داده است (ر.ک: کاروان، ۶۲/۱). علیرضا تجلی از تلامذه ممتاز آقا حسین خوانساری

بوده است و آموزگار ابراهیم خان در شبه قاره (ر.ک: کاروان، ۲۰۱/۱). قاضی نورالله شوشتری منصب قضاوت بر عهده داشته است (ر.ک: کاروان، ۱۴۶۸/۲). مسلم است که این دانشمندان شیعی، تشیع را که چند قرن پیش از آنان در شبه قاره شناخته بوده، همراه با پسندهای عصری و متأخرش برای مردم آن سرزمین به ارمغان برده‌اند. حتی کسانی چون میرمحمد مؤمن سماکی که در ایران آن روزگار عقایدش در خصوص تقریب مذاهب چنان الحاد و زندقه تلقی می‌شد، توانستند در شبه قاره نقد و نظرهای مذهبی خود را بگسترانند (ر.ک: کاروان، ۱۳۷۲/۲). سوای آرای شیعی، برخی پسندها و آداب و آرای دیگر مذاهب و فرق نیز با همین مسافران و در همین دوره به هند رفته است. از جمله این فرقه‌ها، فرقه نقطوی است که توسط میرعلی اکبر کاشی به آن کشور برده و به دیوانیان آنجا شناخته شد (ر.ک: کاروان، ۲۲۱-۲۲۳). شناخت اساطیر و فرهنگ باستان ایران نیز در شبه قاره هر چند مدیون مهاجرت «پارسیان» است، اما در این دوره، این شناخت در ابعاد فرهنگی آن به اریاب فضل و ادب بیشتر معرفی شد. در همین دوره بود که تقی شوشتری در هند شاهنامه فردوسی را به نثر تحریر کرد. و این شاید نخستین روایتی باشد به نثر، که از مثنوی فردوسی صورت پذیرفته است؛ هر چند ادیبان آن خطه می‌پنداشته‌اند که شوشتری «قماش را به پلاس بدل می‌کند و ریسمان را پنبه می‌سازد». (کاروان، ۲۵۱/۱).

یکی از متاع مهم فرهنگی که اهالی کاروان مزبور با خود به هند بردند، فنون نسخه‌نویسی و کتاب‌آرایی بود. البته خیلی پیش از این کاروان، فنون مذکور در شبه قاره شناخته بود، اما با انتقال آگاهی‌هایی که این مسافران داشتند، شناخت مورد بحث دقیقتر و گسترده‌تر شد. امینی مشهدی، باقر شیرازی، راقم مشهدی، قاطعی هروی هر یک در زمینه‌های قطاعی و وصالی، کاغذگری و ابداع کاغذ ابری و الوان و عکس هفت‌رنگ و تذهیب و تجلید در شبه قاره اهتمامی بلند داشته‌اند. و اینان هنرورانی بوده‌اند که عموماً در بطن مکاتب هنری خراسان و فارس پرورده شده و آیین کتاب‌آرایی را در هند رونق دادند. (ر.ک: کاروان، ۱۱۹/۱، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۷۲، ۴۳۱، ۸۵/۲). علاوه بر اینها، بسیاری از نستعلیق‌نویسان،

سلجوقی، مغول و ایلخانی و تیموری تضمین می‌کند. نرفته‌اند و باید رفته شود، پایانه و مؤخره راه را نیز با «کاروان هند» خود نسپرده‌اند. پس از دوره مورد نظر مؤلف، کاروان هند همچنان از ایران بسته می‌شد و به هند می‌رفت؛ چه در پایان عهد صفوی و چه در عهد افشاری و زندی و قاجاری، که تنقیب این قسمت از طریق کاروان هند در تاریخ ادب و فرهنگ ما البته قابل تحقیق است و کتابی هم حجم «کاروان هند» به وجود می‌آورد. علاوه بر مقدمه و مؤخره کاروان هند، که مورد نظر مؤلف نبوده است، برخی از اهالی کاروان هند نیز که در دوره مطالعة مؤلف «کاروان هند» قرار می‌گیرند، در این اثر به نام و نشان و احوال و آثارشان توجه نشده است. البته برخی از «فائت»‌های «کاروان هند» به دلیل این بوده است که مؤلف بدرستی می‌دانسته است که آنان در راسته کاروان هند نبوده و به هند نرفته‌اند؛ هر چند که تذکره نگاران به تواتر، بعضی از آنان را از مسافران کاروان هند دانسته‌اند، مانند ناظم هروی، که بی تردید آرزوی به هند رفتن او - که در دیوانش دیده می‌شود - باعث شده است تا ارباب تلکره او را از اهالی کاروان هند محسوب دارند. البته جا داشت که مؤلف این دسته از اهالی کاروان هند را در بخش «مشکوک کاروان هند» (۲/ ۱۵۶۵ - ۱۵۸۲) مورد بررسی قرار می‌داد و منشا اخبار را که سفر هندشان را آگاهانه یا ناآگاهانه جعل کرده‌اند، نشان می‌داد و بی‌پایگی تواتر تلکره‌ها را در این زمینه تفسیر می‌کرد. چنانکه منشأ خبر مجعول سفر ناظم هروی به هند همچنان که گفتیم، اشعار خود اوست که ارباب تلکره را فریبانده و آن خبر را به تواتر رسانده است. و این است آن آیات:

چنان مشتاق بال افشانی هندم که در ایران
ز لطف مهوشان صد دام گسترده‌اند و آزادم
چنان دلگیرم از بی‌قدری آباد وطن ناظم
که هنگام وداع جانگداز دوستان شادم^(۱۷)

سوی آن، هستند مسافرانی که در دوره مطالعة مؤلف «کاروان هند» به شبه قاره رفته‌اند و نام و نشان آنان در کاروان گلچین نیامده است. از آن جمله است بدیع سمرقندی که «در علم تاریخ و معما و دیگر فنون غریبه مناسب لایقه داشت، از

شکسته نویسان، جلدنویسان و به طور کلی خوشنویسان خراسان و ایران با همین کاروان به هند رفته‌اند و دامنه نسخه نویسی و کتاب سازی را در شبه قاره، پهناورتر کرده‌اند. کاروان هند گلچین، مشحون است از نام و نشان سخنورانی که در آن سرزمین به شغل خوشنویسی و نسخه نویسی در کتابخانه‌های رسمی و یا در ورآقیهای مردمی مشغولی داشته‌اند. (از جمله ر.ک: ۱/ ۱۴۱، ۲۰۶، ۲۵۴، ۳۰۷، ۳۷۴، ۴۱۷، ۵۹۴، ۸۶۲، ۹۰۱، ۹۰۵، ۹۱۳، ۹۱۵/۲، ۱۱۳۶، ۱۱۶۳، ۱۳۸۰ و دیگر صفحات). انتقال انبان نسخه نویسی و مذهب و مصور به شبه قاره، البته انعکاسی دیگر نیز داشته است که می‌توان از آن به عنوان شناسه و ممیزه‌ای در تاریخ ادب فارسی بهره برد. از آنجا که ارباب فنون نسخه نویسی و کتاب آرایایی عموماً اهل شعر و شاعری بوده‌اند، بدیهی است که تجربه‌های شاعرانه شان را با مصطلحات مجربشان به ظهور می‌رسانیده‌اند. به همین جهت است که شعر فارسی سبک هندی مملو است از تصویرهای شاعرانه‌ای که با مصطلحات فنون مذکور تبیین شده است؛ تا جایی که دقیقاً می‌توان گفت: یکی از شناسه‌ها و سازه‌های ساختاری در شعر فارسی سبک هندی، وجود وفور اصطلاحات مذکور است که البته شاعران آن عهد در بسیاری از موارد هم واژگان کتاب آرایایی را با توانایی قابل تقدیر با تجربه‌ها و مضمونهای شاعرانه شان جوش داده‌اند؛ به طوری که اگر آن اصطلاح را از شعرشان جدا کنیم، تجربه آنان عمق جمال شناسیک خود را از دست می‌دهد^(۱۶). مانند این بیت دانش مهدی:

درد دلسی بسه کاغذ ابری رقم کنیم
شاید که پی به دیده گریبان ما برد

راهی را که تا اینجا با «کاروان هند» آمدم، البته کوتاه بوده است و فقط پاره‌ای از منازل و زیابطهای آن را در این گفتار دیده‌ایم و به بحث و بررسی درباره آنها پرداخته‌ایم. بدون تردید اگر راه «کاروان هند» در مجالی وسیع رفته شود، بسیاری از مناظر و مظاهر ارزشمند دیگری دارد در خور تأمل. اما باید دانست همچنان که آقای گلچین مقدمه این راه را - که تفتیش احوال و آثار اهالی کاروان هند را در دوره‌های غزنوی،

وطن خود به ممالک دکن رسیده در بلده خیر به عزت و اعتبار تا آخر حیات بسر برد...» (۱۸). و از همین قبیل است میر محمد کاظم فایق تونی «که به زمان عالم گیر از تون به هندوستان» رفته است (۱۹).

در همین جا باید تصریح شود که مؤلف محترم در مقدمه خود متذکر نشده اند که کاروان هند را در چه مقطعی از تاریخ پی گرفته اند. عنوان توضیحی پشت جلد کتاب، عنوانی است کلی که شاعران سراسر عصر صفوی را در می گیرد. تصور می کنم که این عنوان توضیحی را ناشر پیشنهاد کرده باشد. به هر حال مقدمه مؤلف، تاریخی معین برای دوره مورد مطالعه اش ارائه نداده است. اگر عنوان توضیحی را معیار سنجش دوره مورد نظر مؤلف تلقی کنیم، بی گمان چندین سخنور دیگر در زمره اهالی کاروان هند قرار می گیرند.

برخی از مدخلهای «کاروان هند» هم البته به حد ابقان نرسیده است. (ر. ک: کاروان، مدخلهای بهاری قمی، ۱۷۳/۱؛ تقی کاشانی، ۲۵۳/۱؛ امینی هروی، ۱۲۰/۱ و غیره). این گونه از مدخلها را آقای گلچین به کمال استقصا کرده اند و اینکه شامل وصف صفت «اتقان» نمی شود، البته ناشی از نقص و ناستواری مآخذ عصری است؛ اما مدخلهایی هم هست که اسناد عصری و متأخر اطلاعات ما را درباره آنها فرامی برد. مانند مدخل ایزدی یزدی (کاروان، ۱۳۸/۱) که اشارت هدایت درباره او مبتنی بر اینکه «در زمان اکبر شاه به هندوستان رفته است» (۲۰)، مستدرجات «کاروان هند» را درباره او به تاریخ پیوند می زند. و از همین گونه است مدخل راهب اصفهانی (کاروان، ۴۳۷/۱) که ترجمه او در تذکره المعاصرین محمدعلی حزین، البته عرض و طولی دقیق دارد (۲۱)؛ آن چنانکه مدخل او را در «کاروان هند» دقیقاً تکمیل می کند.

پیش از این، از ژرفی و شگرفی نقد و نظر آقای گلچین که در لابلای کاروان هندی آمده است، یاد کردیم. در نقد و نظرهای مؤلف بندرت می توان نکته ای دید که از دقت و وسواس عالمانه او بهره نبرده باشد. در یک مورد، ضبط «در شنی» را به «درسنی» تصحیح کرده و نوشته اند: «اصل: درسنی، و غلط چاپی است». (کاروان، ۱۱۷/۱، ح ۳).

در شنی یا شین، منسوب است به درشن، و آن دریچه مکانی بوده است که پادشاه در آنجا می نشست و از آن دریچه سر بدر می آورده تا اتباع و پیروان او، او را ببینند (۲۲). این ضبط هم با «سین» و هم با «شین» رواج داشته است و در فرهنگنامه های فارسی - که در هند تالیف شده است - هر دو ضبط آمده است و البته ضبط آن با «شین»، «غلط چاپی» نیست، بلکه از مقوله تبدیلات آوایی است که صامت «سین» به «شین» تبدیل شده است.

کاروان هند به روش الفبائی و بر پایه شهرت و تخلص شاعرانه اهالی آن تنظیم شده است، اما این روش که در درون خود وجه ارجاعی را نیز توصیه می کند، در طرز کار مؤلف ملحوظ نبوده است. به تصور نگارنده، وجه ارجاعی در روش الفبائی، مکمل طرز تدوین و تنظیم است؛ خاصه که عده ای از صاحبان مدخلهای کاروان هند دارای دو شهرت شاعران بوده اند. تجلی گیلانی (کاروان، ۲۰۶/۱)، نخست «خاوری» تخلص می کرده و حتی در برخی از تذکره های عصری نیز ذیل «خاوری» در حرف «خ» از او یاد شده است. ترابی مشهدی (کاروان، ۲۱۳/۱) در آغاز شاعری «فطرت» تخلص می کرده است، و فطرت مشهدی (کاروان، ۱۰۲۶/۲) که بعدها «موسوی» شهرت یافته است، و تسلی لریستانی (کاروان، ۲۱۹/۱) که نخست به «حفظی» متخلص بوده، و تقی شوشتری (کاروان، ۲۵۱-۲۵۲/۱) که تخلص «غیور» را نیز داشته داشت. و نیز نمونه های دیگر، که همه آنان در روش مؤلف کاروان هند، ذیل حرف خاص خود مطرح شده اند، اما شهرت آنان به تخلص دیگر - که بی گمان یکی از اسباب التباس هم به نزد ارباب تذکر، همین دو تخلص داشتن آنان بوده است - و نیز روش مؤلف، ایجاب می کرده است که آنان در ذیل تخلص متروکشان نیز مطرح گردند و به تخلص مشهورشان - که مدخل اصلی قرار گرفته است - ارجاع شوند؛ خاصه که روش ارجاعی در فهرستهای پایانی کتاب هم مد نظر مؤلف نبوده است. و البته این کمبودی است که باید در چاپهای دیگر کاروان هند رفع شود.

فهرستهای کاروان هند با آنکه جامعیت دارد و کلیدهای قفل متن را در دسترس خواننده می گذارد، اما جای دو فهرست مهم در جمع فهرستها خالی می نماید و آن فهرست ساختارهای

تاریخی زبان و واژگان ادبی، علمی، معارف دینی است و هم فهرست نمایه و ارابیات. چرا که متن کاروان هند، همچنان که گفتیم، متضمن نصّ نظم و نشر یک دوره ادبی و فرهنگی است که کمتر به آن پرداخته ایم. از این رو فرهنگنامه این کتاب می تواند به لحاظ تحقیقات زبانشناسی تاریخی و گونه ای، و نیز به اعتبار مطالعات واژگان معارف دینی و تاریخی و دیوانی حائز اهمیت بسیار باشد. البته فهرست گونه ای که به نام «فرهنگ لغات» (۱۶۶۷-۱۶۷۵) بر این کتاب تهیه شده است، هرگز جای فرهنگنامه مذکور را پر نمی دارد.

با همه اینها، کاروان هند، بابتی بزرگ بر روی تحقیقات و مطالعات ادبی، تاریخی، سیاسی در قلمرو زبان و فرهنگ فارسی در عهد صفوی گشوده است؛ بابتی که مقدمه و مؤخره آن نیز اگر فراهم گردد، البته یکی از اقلیم فرهنگی ایران و شرق جهان اسلام با آن فتح می شود؛ فتحی که بخش فرازمند آن به دست استاد گلچین میسر شده است.

دست گلچین می گرفتم دست اگر می داشتم
نیست از مستی چون گل در پنجه گیرایی مرا

۱. یکی از نمونه های خوب انتقال علوم هند به ایران و اسلام «فردوس الحکمة» است از علی بن ربیع طبری که بابتی از کتابش را به «جوامع کتب الهند»، مخصوص داشته و کیفیت پزشکی هندی را به عالم اسلامی معرفی کرده است.

۲. همه اشارات مذکور مبتنی بر اسناد و مآخذ مسلم عصری و متأخر است. اینکه نگارنده برای هر یک از آنها به مآخذ و یا مآخذی ارجاع نمی دهد، از بهر این است که کتابخانه کوچکش در دسترس نیست و اسناد مورد توجهش غریب افتاده است. خودش در مشهد و کتابخانه اش در سمنان. چه می شود کرد، این آیین چرخ برین است! البته مناسبتر است که بگویم «آیین چرخ زیرین»، که: خانه هاما بلند و هست پس / یا رب این هر دو را برابر کن. و البته که اصل شعر، «خانه هاشان» دارد و من خودم را هم با «شان» ضم کردم و «مان» نسخه بدل را نسخه اصل ساختم. هر چند که حتی «خانه ای کوتاه» هم ندارم. اما امید که دعای موجود در مصراع دوم، شامل شق دوم مصراع نخست که متوجه نگارنده هم می شود، و صد البته که می شود، بشود. از این پس اگر سخنانم را تستید می کنم به دلیل این است که اسناد مورد نظر در دسترس بوده است.

۳. ابن بطوطه. سفرنامه. ترجمه محمدعلی موحد. (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی). ج ۲، ص ۵۱۵.

۴. همان. ج ۲، ص ۱۹. چه برخورد نیکی و چه سلوک سودمند و انسان

سازی، هیئات و هیات که امروزه «ملیت» در بین اهالی این منطقه روی به سوی «فاشیزم» گذارده و به نام «سیوسیال ناسیونال»، «وطن عقیده» و «وطن فرهنگی» رنگ و روی ندارد، یک امت پاره پاره، این یکی آن یکی را دل می خراشد و آن یکی، این یکی را سر می تراشد و مایه امتیاز هم فقط «چاه نفتی» است و بس! بگذریم، همه «عزیزیم و عزیز تعالی»، «عزیزمان آفریده است».

۵. همان. ج ۲، ص ۸۸. نظیر همین فکر را به گونه ای دیگر قدسی مشهدی داشته است: تا نان جوی هست در ایران قناعت / عزم سفر هند طمع مایه عارست. با اینهمه، او به هند طمع رفت، اما طمع هند نکرد.

۶. آقای محمد اکبرالدین صدیقی مرتکب تصحیح شام غریبان شده است که البته می بایست مجدداً یگانه نسخه آن کتاب، به کمک کاروان هند و تصحیحات استاد گلچین معانی، تصحیح و تقیح شود؛ تا جایی که می توان گفت: بدون کمک کاروان هند و استاد و مآخذ مورد استفاده مؤلف آن، نمی توان نسخه مصحح شام غریبان را فراهم آورد.

۷. صائب نداشتیم سر و برگ این غزل / این فیض از کلام ظهوری به ما رسید. (کاروان، ۲/ ۸۳۳).

۸. بسنجید «مرتکب شعر» شدن را یا «مرتکب جرم شدن»!

۹. نمونه های این گونه تحقیقات انتقادی مؤلف کاروان هند بیش از حد احصار و شمارش است. برای چند نمونه دیگر آن، ر. ک: عبدالرسول خیامپور. فرهنگ سخنوران، ذیل آگهی اصفهانی و قس: گلچین، کاروان، ج ۱، ص ۴۹۴ و نیز خیامپور، ص ۱۱۶؛ کاروان، ج ۱، ص ۲۴۸.

۱۰. البته بنده به چاپ اول فرهنگ سخنوران نظر داشته است، چاپ دوم آن که هنوز حرف آس را مشتمل است. مورد مراجعه من نبوده است.

۱۱. دیوان شعر گلچین به سال ۱۳۶۲ در تهران چاپ شده است، اما ظاهراً این دیوان بر همه اشعار وی اشتمال ندارد.

۱۲. اینکه بسیاری از انتخابهای گلچین تک بیت است و گاهی یک بیت یا دو بیت را از یک غزل شاعر برگزیده است، البته به خاطر طبیعت شعر فارسی سبک هندی است که شعری است که بر تک بیتها و شاه بیتها و وزیر بیتها بنا شده است.

۱۳. این نام را بر سبک هندی، خود «هندو سخنان» وضع کرده اند و شایع کننده آن را ابوالفتح گیلانی دانسته اند. (ر. ک: کاروان هند، ۱/ ۱۴).

۱۴. نگارنده بر اساس همین نگره، درباره سبک هندی رساله ای پرداخته است که در آتیه، جداگانه چاپ خواهد شد.

۱۵. کاروان هند. ج ۱، ص دوازده، به نقل از تاریخ ادبیات ایران.

۱۶. برای بحث مفصّلتر در این زمینه مقدمه من بر کتاب آرایبی در تمدن اسلامی. (مشهد، ۱۳۷۱). ص ۳۲ و ۸۱.

۱۷. دیوان ناظم هروی، نسخه خطی موزه کابل.

۱۸. قدرت الله گویاموی. نتایج الافکار. (بمبئی، ۱۳۳۶). ص ۱۱۸.

۱۹. ر. ک: علی ابراهیم خان. صحف ابراهیم. (پته، ۱۹۸۱). ص ۷۵.

۲۰. ریاض العارفین، ص ۵۲.

۲۱. ر. ک: صحف ابراهیم، ص ۷۵.

۲۲. ر. ک: آندراج، فرهنگ؛ بدوانی، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۸.